



هوشنگ امیراحمدی دکتر برنامه‌ریزی اقتصاد منطقه‌ای از دانشگاه کرنل و استاد و مدیر دایره پژوهش‌های خاورمیانه در دانشگاه "راتگرز"، دانشگاه ایالتی نیوجرسی امریکاست. وی همچنین بنیان‌گذار "مرکز تحقیقات و پژوهش ایران" CIRA در امریکاست و سال‌ها ریاست این مرکز را برعهده داشته است. ایشان دارای تألیفات بسیاری در زمینه مسائل اقتصادی و سیاسی است که از جمله می‌توان به کتابهای "انقلاب و اقتصاد: تجربه ایران" و "امریکا و خاورمیانه" اشاره داشت. دکتر امیراحمدی به دلیل شرکت پیگیر در سمینارهای مختلف جهانی، حضور فعال در مؤسساتی نظیر UNDP، بنیاد آغاخان، بانک جهانی و فعالیت گسترده در زمینه‌های گوناگون مانند تحولات اقتصادی ناحیه‌ای و ملی، بازسازی مناطق جنگی، اقتصاد سیاسی بین‌المللی، و... چهره‌ای آشنا و صاحب‌نظر در محافل بین‌المللی است. جامعه سالم در سفری که دکتر امیراحمدی به "وطن" داشتند، گفت و شنیدی با ایشان داشته است.

در این گفتگو دکتر امیراحمدی با صراحت و صمیمیت نظرات خود را در زمینه ویژگی‌های اقتصاد ایران، موقعیت ایران در اقتصاد جهانی، تأثیرات نوسانات قیمت نفت بر اقتصاد ایران، سیاست‌های اقتصادی دولت، نقش بخش خصوصی در اقتصاد کشور، زبان‌های اقتصادی نبود شکل‌های سیاسی در جامعه، دشواری‌های روابط ایران و آمریکا، موقعیت کنونی و آینده خاورمیانه، روابط ایران با همسایگان و وضعیت متخصصان ایرانی خارج از کشور بیان داشته است. دکتر امیراحمدی به گفته خودش یک ایرانی "وطن پرست" است و کشورش را دوست دارد مثل خیلی از ایرانی‌های خارج از کشور.

درک جای اقتصاد

جهان قرار داریم

جامعه سالم: معیارهای علم اقتصاد،
وضعیت فعلی اقتصاد ایران را چگونه
تعبیر می‌کند؟

دکتور امیراحمدی: ما واقعاً یک علم اقتصاد نداریم که فقط بر اساس آن بتوان وضعیت فعلی اقتصاد ایران را توضیح داد. شما می‌توانید از علوم مختلف در چهارچوب علم اقتصاد حرف بزنید، بعنوان مثال اقتصاد متعارف تکیه بر مسائل خرد اقتصاد دارد یا اقتصاد کینز بیشتر به مسائل کلان توجه دارد و بالاخره اقتصاد مارکسیستی که برخورد متفاوتی با مسائل اقتصادی می‌کند. من فرض می‌کنم که منظورتان از علم اقتصاد ترکیبی از نظریه‌های اقتصاد خرد و کلان است. با این فرض سعی می‌کنم به سؤال شما جواب بدهم. اما اول این توضیح ضروری است که هیچ یک از تئوری‌های اقتصادی نمی‌تواند مسائل یک اقتصاد را کاملاً توضیح بدهد چرا که هر اقتصادی ویژگی‌های خاص خود را دارد و این ویژگی‌ها خارج از چهارچوب تئوری‌ها قرار می‌گیرند. اصولاً به طور متدولوژیک تئوری‌ها بخش وسیعی از ویژگی‌های اقتصادی را در خارج از چهارچوب خود قرار می‌دهند تا بتوانند مسائل عمده را تئوریزه کرده و به مفاهیم انتزاعی مشخص‌تری دست یابند. باین توضیح عرض می‌کنم که اقتصاد خرد می‌تواند تا حدی مسائل اقتصاد خرد ایران را توضیح بدهد. مثالی بزنم: اقتصاد خرد قیمت‌ها را تابع عرضه و تقاضا می‌داند. و اینکه عدم تعادل بین عرضه و اینکه تقاضا قیمت‌ها را از تعادل خارج می‌کند. در ایران یکی از مشکلات اساسی ما عدم تعادل بین عرضه و تقاضا در اکثر فاکتورهای اقتصادی نظیر کار، پول، ارز، کالا و سرمایه است که به عدم تعادل در قیمت این فاکتورها انجامیده است. در عین حال اقتصاد خرد ایران مسائل خاص خودش را دارد که لزوماً در چهارچوب علم اقتصاد خرد قابل توضیح نیست. مثلاً بخش وسیعی از اقتصاد خرد ایران در کنترل دولت است و این باعث می‌شود که عدم تعادل در عرضه و تقاضا تأثیر ثابت بر قیمت فاکتورهای اقتصادی نگذارد. مثال دیگری بزنم. در اقتصاد خرد تولید را تابعی از نیروی کار، سرمایه، تکنولوژی، زمین و چیزی به نام اینترپرنور ENTREPRENEUR یعنی سرمایه‌دار، یعنی کسی که می‌تواند این فاکتورها را بدرستی

کنار هم بگذارد می‌دانند. وقتی که تمام این منابع به اندازه کافی و با کیفیت مناسب موجود باشند و کسی باشد که با تفکر، این منابع را کنار هم بگذارد و ترکیب بکند، آنوقت چنین اقتصادی نباید مشکل رشد داشته باشد. در عین حال این نظریه می‌گوید که حتی اگر همه این‌ها را داشته باشید، و آن عقل کل هم بتواند این فاکتورها را به درستی بکار بگیرد، باز هم تضمینی وجود نخواهد داشت که رشد یا توسعه عاید شود چرا که برای رسیدن به هدف نهایی به یک سری نهادهای اقتصادی و غیراقتصادی هم نیاز هست که باید حضور داشته باشند. این نهادها از جمله عبارتند از یک دولت قانونمند و منضبط، بازارهای کالا، منابع، مالکیت خصوصی تضمین شده در چهارچوب قانون، و یک فرهنگ تولید علمی و پویا. بدیهی است که در ایران ما نه تنها همه فاکتورهای تولید را باندازه کافی و با کیفیت مناسب نداریم بلکه بسیاری از نهادهای ضروری تولید نیز حضور مناسبی ندارند. با این توصیف می‌توان گفت که تئوری اقتصاد متعارف یا خرد می‌تواند معضل تولید و رشد در اقتصاد ایران را توضیح بدهد. با این وجود توضیح مشکل با استفاده از این چهارچوب ساده‌انگاری خواهد بود چرا که همه این فاکتورها و نهادها در ایران به طور پیچیده‌ای ویژگی‌های خاص خودشان را دارند. مثلاً وقتی اقتصاد متعارف از فرهنگ تولید حرف می‌زند، منظورش اخلاق پروتستانی (PROTESTANT ETHIC) آنطور که ماکس وبر (MAX WEBER) تعریف می‌کرده است. یعنی فرهنگی که رفتار انسان‌ها را در چهارچوب پرکاری، آزمندی و مادی‌گرایی تعریف می‌کند. حال سؤال این است: آیا اسلام که امروز اساس فرهنگی و ایدئولوژیک تولید در ایران است، چنین خصلت‌هایی را در مسلمانان تشویق می‌کند؟ پاسخ منفی است. پس بناچار باید پذیرفت که اقتصاد متعارف در این مورد خاص نیز تنها بخشی از واقعیت تولید در ایران را می‌تواند توضیح بدهد. در غرب سرمایه‌داری در چهارچوب یک فرهنگ خاص به وجود آمد، یعنی فرهنگی که این دنیایی و مادی است، فرهنگی که طمع و آزمندی را منع نمی‌کند و بالاخره فرهنگی که توجه به عدالت اجتماعی ندارد و در مقابل به فرصت‌های برابر بین افراد جامعه تکیه دارد. بدیهی است که این با فرهنگ اسلامی که می‌گوید:

اگر این دنیا را ندارید ممکن است آن دنیا را داشته باشید، تفاوت بسیار دارد. مسلماً چنین تفکری برای سرمایه‌داری مسئله‌ساز است. می‌خواهم نتیجه بگیرم که توضیح اقتصاد یک جامعه اسلامی در چهارچوب اقتصاد خرد دشوار است و شاید به خاطر همین مشکل است که بحث‌های مربوط به اقتصاد اسلامی مطرح می‌گردد. مثال دیگری بزنم. عرض کردم اقتصاد خرد متعارف تولید را تابعی از فاکتورهای تولید و از جمله عقل کل می‌داند. این مهم است که توجه داشته باشیم که این عقل کل در واقع یک مغز تولید دارد نه تجارت و دلالتی. اصولاً اقتصاد متعارف، حقانیت این دوتای آخری را در پروسه تولید نمی‌پذیرد و آن‌ها را فقط به عنوان واسطه‌هایی می‌شناسد که در بخش توزیع وارد می‌شوند. بنابراین در اقتصاد ایران وقتی از آن عقل کل حرف می‌زنید باید توجه به بار فرهنگی آن داشته باشید. صرفاً به خاطر اینکه یک کارخانه را خصوصی می‌کنیم خدمتی به تولید نکرده‌ایم، چرا که ممکن است آن شخص بار فرهنگی لازم برای این کار را نداشته باشد، یعنی فرهنگ تولید نداشته باشد و یا نتواند آنرا در خودش و یا اطرافیانش ایجاد بکند. خلاصه اینکه اقتصاد خرد متعارف مسائل عمده را خیلی نظری مطرح می‌کند و صرفاً به عنوان یک راهنما برای درک کلی حرکت اقتصاد خرد جامعه می‌تواند در نظر گرفته شود. برای درک دقیق‌تر باید ویژگی‌ها را وارد بحث‌هایمان بکنیم. به نظر من این ویژگی‌ها هستند که عمده‌اند.

علم اقتصاد کلان نیز می‌تواند مسائل اقتصادی کشور مانند تورم و بیکاری را تا اندازه‌ای توضیح دهد. جامعه‌ای که تولید نمی‌کند نمی‌تواند کار ایجاد کند. این توضیح ساده اقتصادی را می‌توان در ایران بعد از انقلاب مشاهده کرد. در مورد تورم هم همینطور است. تئوری اقتصاد کلان می‌گوید که وقتی میلیاردها تومان پول بدون پشتوانه تولید در جامعه ریخته شود تورم ایجاد می‌شود. عرضه ریال در سال‌های بعد از انقلاب حدود ۲۳ برابر افزایش داشته است و در همین حال تولید کاهش چشمگیر داشته است. بدیهی است که این اقتصاد دچار تورم می‌گردد. در عین حال اقتصاد کلان نمی‌تواند هر چه را که در اقتصاد ایران می‌گذرد توضیح دهد. برای مثال ایجاد کار در این کشور به مقدار زیادی سیاسی

است. بی دلیل نیست که بخش دولت بیشترین کار را در واحد سرمایه ایجاد می‌کند. تورم نیز دلایلی بیش از آنچه مربوط به عرضه پول می‌گردد دارد. احتکار یکی از دلایل است. نمونه‌های دیگری را هم می‌شود در تنگناهایی که در توزیع کالا به وجود می‌آورند جستجو کرد. اجازه بدهید نتیجه بگیریم. ما باید از نظریه‌های اقتصادی برای توضیح مسائل اقتصاد ایران استفاده کنیم ولی در عین حال باید بر روی ویژگی‌ها هم کار کنیم. متأسفانه در کشور ما مسأله ویژگی‌ها مخصوصاً در بخش تحلیل‌ها یا سیاست‌های دولتی چندان مطرح نیست. مثلاً برای فرموله کردن سیاست‌های دولتی فرمول‌هایی از پیش ساخته همیشه مورد استفاده قرار می‌گیرند. از این دسته‌اند سیاست‌های پولی، مالی، ارزی و تجارتي دولت که از فرمول‌بندی خیلی مشخصی که در دنیا وجود دارد استفاده می‌برد. برای نمونه وقتی از سیاست ارزی حرف می‌زنند صحبت از تک نرخ کردن ارز است. وقتی که از سیاست مالی صحبت می‌کنند حرف از کنترل کسر بودجه دولت است. وقتی از سیاست تجارتي صحبت می‌کنند نظرشان تنظیم بهتر تعرفه‌ها و یا کاهش بوروکراسی در کانال‌های تجارت است. وقتی که از سیاست پولی حرف می‌زنند فرض بر این است که نرخ بهره و مقدار پول در بازار باید شکل عقلانی پیدا کند. البته این فرمول‌ها درست‌اند اما ممکن است مسئله‌ای را در اقتصاد ایران حل نکنند! شما بارها دیده‌اید که این فرمول‌های کلیشه‌ای در جامعه پیاده شده‌اند بدون اینکه تأثیر مناسبی بجای بگذارند. شما پارسال همین موقع را در نظر بگیرید. وقتی که تک نرخ شدن ارز مطرح شد. من مطمئن هستم که دولت انتظار داشت که مسئله ارز با تک نرخ شدن حل شود. ولی دیدیم که حل نشد. الآن نرخ دولتی ۱۷۵ و نرخ شناور ۲۷۵ تومان است. خوب ۱۰۰ تومان اختلاف وجود دارد. قبل از تک نرخ شدن ارز اینقدر اختلاف وجود نداشت. شکاف بین ریال و دلار بیشتر شده است. پس این سؤال مطرح می‌شود که چرا اینگونه شده است؟ بعضی‌ها می‌گویند یک عده آدم ناباب درون بازار هستند و دارند خرابکاری می‌کنند. خوب قبول می‌کنیم که بخشی از مشکل در اینجا است. اما باید ضمناً ببینیم سیاستی را که مطرح شد درست بوده است یا نه و اصولاً این سیستم در ایران با آن ویژگی‌هایش می‌تواند عملکرد مطلوبی داشته

باشد یا نه؟ مشخصاً چه مکانیزم‌هایی درون اقتصاد ایران کار می‌کنند که نمی‌گذارند سیستم تک نرخ خوب عمل کند؟ متأسفانه ما آن مکانیزم‌ها را یا دست کم می‌گیریم یا نمی‌شناسیم، ما فقط فرمولی را می‌دانیم که بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول یا علم اقتصاد به ما عرضه داشته است.

س: می‌توان نتیجه گرفت که سیستم تک‌نرخ یک تصمیم سیاسی اجتناب‌ناپذیر بوده است؟

دکتر امیراحمدی: بلی! این تصمیم تا حد زیادی بار سیاسی داشته است اما این بار سیاسی در جهت منافع دولت نبوده و درست برعکس عمل کرده است. قبل از تک نرخ کردن ارز، دولت نگران پیامدهای سیاسی-اقتصادی و ملی کاهش شدید ارزش ریال در مقابل دلار بود. بنابراین اجرای سیاست تک نرخ کردن در واقع قبول شکست اقتصادی و سیاسی مهمی بود. ظاهراً این تصمیم به دنبال قبول دولت به بکارگیری مکانیکی فرمول‌هایی که در علم اقتصاد و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول وجود دارند گرفته شد و در چهارچوب تصمیمات اداری پیاده گردید. اجرای این تصمیم، اداری ولی پیامدهای آن اقتصادی بوده است. این تصمیم همچنین متأثر از اقداماتی بود که در سطح جهان به صورت یک خوره به جان برخی کشورها افتاده است. این اقدامات (نه سیاست‌های) اقتصادی به صورت خصوصی سازی، تک نرخ کردن ارز، آزادسازی و غیره نمود می‌کند. اینکه این خوره پشت سر خود چه مسائل ایدئولوژیکی دارد و چگونه و چرا در سطح جهانی مطرح شده است، خود بحث مفصلی دارد که اجازه بدهید در اینجا از آن بگذریم.

س: آیا قبول کاهش ارزش پول ملی در برابر دلار به نوعی اعتراف به یک شکست اقتصادی بوده است؟

دکتر امیراحمدی: بله و خیر! وقتی پول ایران نسبت به دلار آمریکا که آنقدر به او بد و بیراه می‌گوئیم حدود ۴۰ برابر تنزل پیدا می‌کند، این

قبل از اینکه یک شکست اقتصادی باشد یک شکست سیاسی است. رابطه بین دلار و ریال فقط یک رابطه اقتصادی نیست بلکه یک رابطه سیاسی هم هست و از این دیدگاه کاهش ارزش ریال بعد از یک حدی حتی ممکن است امنیت ملی ما را هم به خطر بیندازد. بنابراین مسئله اینقدر ساده نیست و کافی نیست که بگوئیم یک سری تاجر و دلال در بازار و یا خیابان فردوسی و بانک‌ها دارند خرابکاری می‌کنند. ما وقتی می‌بینیم که رابطه دلار با مارک آلمان و یا سایر ارزهای خارجی بهم می‌خورد دولت آمریکا با تمام نیرو وارد عمل می‌شود. آن طور نیست که مارک و ین ژاپن هر کاری که بخواهند با دلار انجام دهند.

دولت‌ها می‌گذارند یک سری بازی‌ها در بازار ارز انجام بگیرد ولی وقتی مشکل از حد این بازی‌ها بگذرد آنوقت مسئله امنیت ملی مطرح می‌گردد، منافع ملی مطرح می‌گردد. به همین دلیل رابطه دلار و ریال فقط یک رابطه اقتصادی عادی نیست که بگوئیم خیلی خوب هر دلار بشود ۷۰۰ تومان، ما با پیامدهای اقتصادی‌اش برخورد خواهیم کرد. پیامدهای افزایش شکاف بین ریال و ارزهای خارجی برای امنیت ملی بحث مفصلی دارد که باید بجای خودش در مطبوعات کشور مطرح گردد و مورد توجه خاص دولت قرار بگیرد. متأسفانه تاکنون این مسئله مورد بررسی قرار نگرفته و بحث ارز صرفاً حالت بازاری و اقتصادی بخود گرفته و عموماً کوتاه مدت و سطحی تلقی می‌شود.

س: به نظر شما روند کنونی اقتصاد ما با توجه به آینده نامطمئن نفت به کجا خواهد رسید؟

دکتر امیراحمدی: برای اینکه به این سؤال پاسخ داده شود اول باید دانست سیاست‌های دولت چیست و چه نیروهایی بر اقتصاد کشور تأثیر می‌گذارند. یکی از این نیروها دولت است. دولت در این اقتصاد حضور دارد و روی آن تأثیر می‌گذارد. چنین به نظر می‌رسد که دولت می‌خواهد نقش خودش را در اقتصاد کم بکند ولی در عمل مداخله‌های خود را زیاده‌تر می‌کند. من قبول می‌دهم دخالت دولت در زندگی اقتصادی تا ۱۰ سال دیگر خیلی بیشتر از حال

خواهد بود. ما با دخالت دولت خیلی سطحی برخورد می‌کنیم. مثلاً فکر می‌کنیم با واگذاری چند کارخانه به بخش خصوصی نقش دولت کم می‌شود در حالیکه واقعاً اینطور نیست. مثلاً بخش خصوصی از دولت طلب حمایت خواهد کرد. در کشور آمریکا زمانی که ریگان بر مسند قدرت بود سر و صدای خصوصی سازی و کاستن نقش دولت در اقتصاد بسیار زیاد بود ولی وقتی که آقای ریگان رفت دولت آمریکا حداقل ۲۰ درصد بزرگتر از وقتی بود که ایشان دوره حکومتش را شروع کرد. مثلاً تعداد کارمندان دولت بیشتر شد یعنی بوروکراسی وسیع‌تر شد. واقعیت این است که جامعه همواره آن طور که ما می‌خواهیم پیش نمی‌رود. جامعه برآیند نیروهای زیادی است که دولت یکی از آنهاست. مثلاً وقتی دولت نقش اقتصادی اش را در جامعه کم می‌کند نقش اجتماعی اش ممکن است زیادتر شود چرا که برای ادامه حکومت نیاز به حفظ حقانیت خود دارد. در غیر این صورت فشارهای اجتماعی می‌توانند برای دولت دردسر ایجاد کنند. بدیهی است که بخش خصوصی نمی‌تواند پناهگاه اجتماعی برای جامعه ایجاد بکند و به همین علت دولت علیرغم تمایل به کاهش بودجه مجبور است آنرا بیشتر بکند و این یعنی دخالت بیشتر در اقتصاد جامعه. بدیهی است که نحوه عمل دولت می‌تواند اقتصاد را به صورت‌های مختلف متأثر بکند. اینجاست که بحث عملکرد درست و کارآیی درست مطرح می‌شود. بحث بهره‌وری بخش دولت و سیاست‌گذاری درست مطابق با شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه مطرح می‌شود. فرهنگ جامعه نیروی دیگری است که بر اقتصاد تأثیر می‌گذارد اقتصاد ایران بطور تنگاتنگی درگیر پیچیدگی‌های فرهنگی کشور است. مثلاً فرهنگ تجارت و دلالتی که بطور خیلی مسلط در جامعه وجود دارد. باید دانست که فرهنگ تجارت و دلالتی فقط در بخش خصوصی حضور ندارد. و این بخش را نمی‌شود مشول همه گرفتاری‌ها دانست. من فکر می‌کنم مشکل بخش خصوصی از دولت نشأت می‌گیرد. ما دولتی داریم که خود تا حدی تاجر است. مثلاً برای خصوصی سازی دولت می‌خواهد فقط فروشنده باشد و عملاً مثل یک تاجر عمل می‌کند. کارخانه‌ها را بدون توجه به شرایط خریدار و یا اینکه آیا اصولاً خریدار فرهنگ تولید دارد و یا

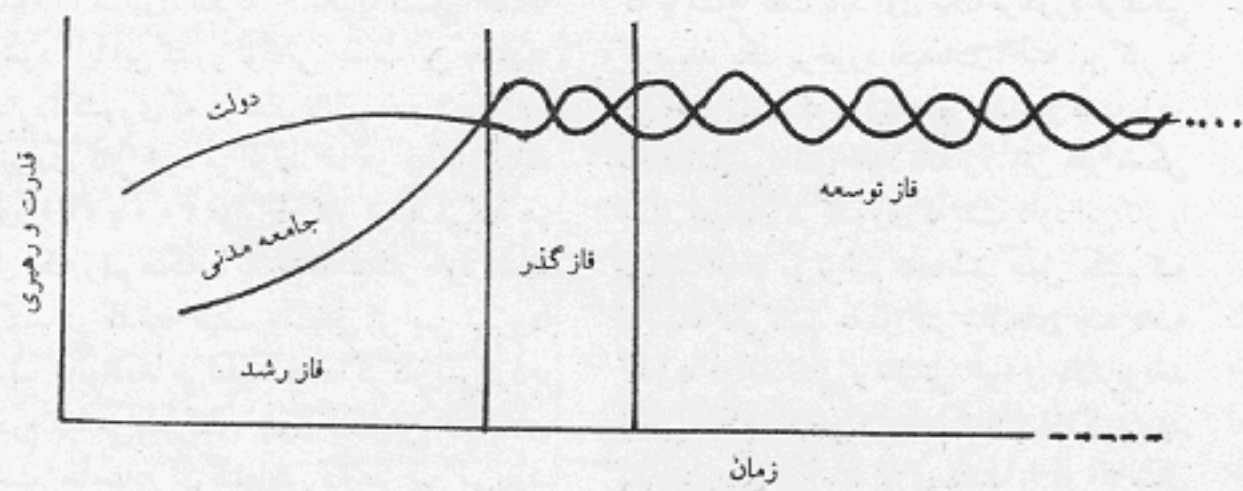
نه و یا حتی بدون بررسی ضرورت فروش و تأثیر این فروش بر جامعه، بفروش می‌رساند. می‌خواهم بگویم که دولت ما دولتی نیست که تولیدی فکر بکند. وقتی دولتی تولیدی فکر نمی‌کند انضباط درونی در آن بوجود نمی‌آید. من معتقدم که هیچ دولتی نمی‌تواند بر اقتصاد تأثیر مثبت بگذارد مگر اینکه انضباط درونی داشته باشد.

وقتی که بوروکراسی انضباط پیدا نکند و مفهوم تولید را نفهمد و نتواند آن را هضم کند، آنوقت بخش خصوصی نیز نمی‌تواند چنین بکند. ما در برخورد با دولت فرض را بر این می‌گذاریم که دولت تولیدی نیست و لزومی هم ندارد که باشد و به همین دلیل باید کارخانه‌ها را بفروشد. این تفکر غلط است. دولتی که تولیدی نیست و تولیدی فکر نمی‌کند و نمی‌تواند فرهنگ تولیدی در خودش ایجاد کند امکان ندارد بتواند در جامعه فرهنگ تولیدی را جایبندازد. دولت اول باید خودش تولیدی شود و تولیدی فکر کند و فرهنگ تولید در درون خود و بوروکراسی خود ایجاد کند، تا بتواند آن را به بخش خصوصی منتقل بکند.

عامل مهم دیگری که بر اقتصاد جامعه تأثیر می‌گذارد رابطه دولت و جامعه مدنی است. برای درک بهتر این مطلب اجازه بدهید. مراحل توسعه را به سه بخش فاز رشد، فاز گذر و فاز توسعه تقسیم کنیم. در فاز رشد که جامعه شکل‌بندی اقتصادی خود را می‌یابد، بدون استثناً در تمام کشورهای پیشرفته امروزی دولت قوی تراز جامعه مدنی بود و در رهبری اقتصاد جامعه قرار داشت. در شکلی که ترسیم می‌کنم می‌بینید که منحنی دولت بالای منحنی جامعه مدنی قرار دارد. مدتی می‌گذرد تا این دو منحنی به نقطه‌ای که من به آن نقطه گذر می‌گویم برسند.

در آن نقطه باید تکلیف جامعه به طور اساسی روشن بشود. اگر دولت باز هم جامعه مدنی را تضعیف کند و بخواهد بر سلطه خود ادامه دهد و یا بر عکس اگر جامعه مدنی دولت را تضعیف کند و بخواهد خود سلطه بدون کنترل داشته باشد فاتحه آن اقتصاد و جامعه خوانده است. تنها راهی که برای توسعه یعنی تداوم رشد و تعالی در این مقطع که مرحله گذر است وجود دارد این است که دولت و جامعه مدنی به یک تعادل نسبی برسند. تمام جوامعی که پیشرفت کرده‌اند و دموکراسی بوجود آورده‌اند به این تعادل رسیده‌اند.

ما اکنون در مرحله اول توسعه یعنی در فاز رشد هستیم. انقلاب ۱۳۵۷ نقطه تلاقی منحنی‌های جامعه مدنی و دولت بود. در آنجا ما باید به تعادل می‌رسیدیم و اگر چنین می‌شد اتفاقی که برای کره افتاد برای ما نیز می‌افتاد. در کره هم در سال ۱۳۵۸ این دو منحنی بهم رسیدند، ولی در آنجا دولت و جامعه مدنی نتوانستند همدیگر را متلاشی بکنند، بنابراین مجبور شدند با هم سازش کنند. نتیجتاً الآن یک پروسه معقول که هم دموکراتیک است و هم توسعه‌زا در کره استقرار یافته است. ما در ایران متأسفانه مجبور شده‌ایم برگردیم به ابتدای فاز اول. بدیهی است که این دو منحنی بار دیگر به یک نقطه تلاقی خواهند رسید. لیکن برای اداره درست مرحله گذر که در پیش است و ایجاد تعادل بین دولت و جامعه مدنی باید از همین الآن خود را از نظر فرهنگی مخصوصاً آماده کنیم. بنابراین یکی از فاکتورهای را که باید دقیقاً به آن دقت کنیم و روی آن حساس باشیم حرکت‌های دولت است. نه فقط سیاست‌گذاری‌های دولت که اینقدر عمده شده‌اند بلکه خود طبیعت دولت. یعنی ببینیم این دولت چه می‌خواهد و چه توانایی‌هایی دارد.



این دولت به جامعه مدنی چگونه نگاه می‌کند. رابطه دولت و جامعه مدنی چگونه است. تضادهای درون این دو چیست و یا همکاریهای آنها در کجاها می‌تواند اتفاق بیفتد. اینها را ما باید بفهمیم تا وقتی رسیدیم به آن نقطه تقاطع بتوانیم پروسه گذر را کنترل کنیم و تعادل لازم را بوجود بیاوریم.

طرف دیگر قضیه خود جامعه مدنی و ترکیبی از انواع نیروهاست که در این کشور وجود دارند. بخش خصوصی در اینجا عمده شده است. ولی این جامعه وسیع‌تر از بخش خصوصی است. انواع و اقسام نیروها و تمایلات این جامعه را می‌سازند. حتی بخشی از دولت ممکن است در جامعه مدنی قرار بگیرد. بی‌شک بخش خصوصی در رابطه با اقتصاد عمده است و جلودار است. وقتی که می‌خواهیم بینیم جامعه ایران چگونه پیش خواهد رفت باید بدانیم مشخصات این جامعه مدنی مخصوصاً در بخش اقتصاد چگونه است که خود بحث مفصلی دارد. اگر بپذیریم که آینده اقتصاد ایران در تحلیل نهایی به تولید وابسته است نه به تجارت آنوقت ما باید بگردیم به دنبال نیروهای مولد درون بخش جامعه مدنی و ببینیم آیا این جامعه مدنی ظرفیت‌های تولید دارد، این ظرفیت‌ها کجا هستند و آیا اینها واقعاً همان‌هایی هستند که دارند کارخانه‌ها را می‌خرند؟ من می‌ترسم که در جامعه نیروهای مولد وجود داشته باشند ولی پول نداشته باشند که کارخانه بخرند. برعکس نیروهایی دارند کارخانه‌ها را می‌خرند که بار فرهنگی تولید ندارند.

برای آینده‌نگری وضع اقتصاد ایران باید مسائل دیگر را نیز در نظر گرفت، مثل جمعیت که رشدی بالا دارد. فقط نرخ رشد جمعیت نیست که نگران‌کننده است بلکه تعداد هم است. الآن حدود ۶۲ میلیون نفر جمعیت داریم. حداقل در سال حدود ۳ میلیون نفر به جمعیت کشور اضافه می‌شود. آیا این کشور توانائی جذب این جمعیت را دارد؟ کشوری که هر سال بالای ۶۰۰ هزار نفر به نیروی کار خود می‌افزاید اما در مقابل فقط برای ۲۰۰ یا ۳۰۰ هزار نفر کار تولید می‌کند هر سال یک رقم هنگفت به جامعه بیکار خود اضافه می‌کند. در گذشته طیف وسیعی از این نیروها جذب خانواده‌ها می‌شدند. بنده اگر کار نمی‌کردم، برادرم مرا می‌پذیرفت، چون گنجایش اقتصادی داشت. متأسفانه آن گنجایش دارد از بین می‌رود.

یعنی در آینده برادر نمی‌تواند برادر یا خواهر بیکار خود را جذب کند. بنابراین متأسفانه نم نمی‌توانیم نرخ بیکاری امروز را با چند سال پیش مقایسه کنیم و یا به همان شکل جلوه بدهیم.

تا اینجا من به یک سری فاکتورهای داخلی اشاره کردم که روی اقتصاد ایران تأثیر خواهند گذاشت و برای آینده‌نگری مطالعه آنها ضروری است. البته فاکتورهای داخلی دیگری هم هستند که به موقع توضیح داده خواهند شد. اجازه بدهید به چند فاکتور به اصطلاح خارجی هم اشاره بکنم. بدیهی است که فاکتورهای داخلی و خارجی در رابطه تنگاتنگ باهم عمل می‌کنند. بهترین مثال نفت است. نفت در واقع در داخل تولید می‌شود ولی واقعیت این است که نفت در اقتصاد ایران همیشه یک عامل خارجی مانده است چرا که حداقل قیمت آن همیشه تابعی از شرایط خارج از دولت بوده است. من همیشه اعتقاد داشته‌ام و دارم که نفت نمی‌تواند و نباید یک عامل سیاست‌گذاری برای دولت باشد. دولت باید همیشه عواملی را در سیاست‌گذاری‌ها در نظر بگیرد که بتواند بر آنها کنترل داشته باشد. روی قیمت نفت هیچگاه نمی‌توان کنترل داشت و یا حداقل کنترل کافی داشت. بنابر این دولت نباید برنامه‌های اقتصادی خودش را بر مبنای تولید هر چه بیشتر نفت و فروش و بدست آوردن ارز از آن قرار بدهد. باید این فکر را از ریشه غلط دانست. متأسفانه این وابستگی به نفت ریشه در چیزی دارد که من دوست دارم آنرا نفت‌زدگی فرهنگی بنامم. در واقع اتفاقی که در این کشور افتاده است این است که تفکر ما نفت‌زده شده است. این نفت‌زدگی فرهنگی از نفت‌زدگی اقتصادی مشکل برانگیزتر است. طوری به ما فهمانده شده است که بدون نفت نمی‌شود زندگی کرد. ترکیه چگونه زندگی می‌کند؟ من معتقد هستم که با مسأله نفت باید اول یک برخورد فرهنگی کرد بعد یک برخورد اقتصادی. البته این کار به این معنی نیست که دولت هیچ مقدار از نفت را در محاسبات درآمدی خود نگذارد. این غیر ممکن است. بهر حال هر کشوری که نفت دارد این کار را می‌کند. اما ما می‌توانیم محتاط‌تر عمل بکنیم که متأسفانه نمی‌کنیم. ما در اکثر سال‌های چند دهه گذشته درآمد نفتی و مالیاتی خود را بالاتر از حد واقعی اعلام و فرض کرده‌ایم. مثلاً شما اگر بروید پیش‌بینی‌های درآمد ارزی نفت را در ۳۰ سال

گذشته در مقابل رقم واقعی درآمد بگذارید، به جز چند مورد آن هم بدلیل بحران‌های جهانی همیشه رقم پیش‌بینی شده از رقم واقعی بالاتر بوده است. در مقابل هزینه‌های جاری دولت در اکثر سال‌ها پایین پیش‌بینی شده است. یعنی بخش وسیعی از این فرهنگ پیش‌بینی برمی‌گردد به یک سری مسائل سیاسی و بلندپروازی‌های اقتصادی که اساس ندارد. اما بخشی از این بیماری فرهنگی نیز هست. یعنی علت این نیست که چند برنامه‌ریز و آمارگر یا اقتصاددان این مشکل را ایجاد کرده باشند.

بعلاوه مکانیزم‌هایی در درون این جامعه عمل می‌کنند که ما واقعاً آنها را نمی‌شناسیم. فرضیات ما در مورد درآمدها و هزینه‌ها با واقعیت‌ها تطابق نمی‌کند، فاکتورهایی را که روی قیمت نفت تأثیر می‌گذارند نمی‌شناسیم و غیره.

اجازه بدهید یک مثال بزنم که نشان می‌دهد چگونه نفت زدگی رابطه دولت و جامعه مدنی را مخدوش کرده و ضد توسعه است. می‌دانیم که نفت در ایران یک رانت (RENT) اقتصادی است و اصولاً دولت رانتر (RENTIER) است. اصولاً کشور یا دولتی که رانتر است حس مسئولیتش در قبال جامعه پائین است. دولت وقتی که رانت دارد تکیه‌اش بر جامعه مدنی کمتر است. اگر رانت نداشت مجبور بود از جامعه مدنی کمک بگیرد. مثلاً مالیات بگیرد. دولت هر چقدر از جامعه مدنی بیشتر مالیات بگیرد به همان نسبت در قبال آن بیشتر احساس مسئولیت خواهد کرد. در واقع مردم هم مسئولیت بیشتری از دولت طلب می‌کنند. در جامعه ایران دولت درآمد خودش را داشته است، جامعه مدنی نیز می‌گوید تو چون درآمد داری من هم هر چه دارم برای خودم است. بخش دولت هم به جامعه مدنی می‌گوید تو که به من مالیات نمی‌دهی که بازخواست کنی. من یک نفتی از زمین درمی‌آورم و تو هم که داری زندگی خودت را می‌کنی پس کاری بکار هم نداشته باشیم! اینجا است که رابطه تنگاتنگی بین این دو بوجود نمی‌آید. تنها وقتی که جامعه مدنی و دولت نتوانند با آنچه که دارند زندگی کنند بناچار در مقابل هم قرار می‌گیرند. نکته‌ای که من اینجا دارم این است که هم دولت و هم جامعه مدنی بانفت مسأله فرهنگی دارند. اجازه بدهید دوباره برگردیم به عامل سرنوشت ساز قیمت نفت. باید تأکید بکنم که سیاست نفتی عربستان



○ ایران که زمانی کنار خاورمیانه بود اما اکنون وسط آن است، یعنی ما اکنون در مرکز یک منطقه استراتژیک قرار داریم و این در آینده ایران را بیش از گذشته فعال خواهد کرد.

○ مشکل رابطه ایران و امریکارامی توان در دو جمله بیان کرد، مشکلاتی که واقعاً وجود دارند و مشکلاتی که احساسی و غیرمنطقی هستند، متأسفانه چون این دو کشور رابطه نداشته اند، مشکلات غیرواقعی عمده شده است.

○ آقای دکتر دوکنفرانس در زمینه روابط ایران و امریکا برگزار شد، هدف از تشکیل آن ها چه بود، چه کسانی در آن ها شرکت کردند و چه نتایجی حاصل شد؟

○ نتایج کنفرانس ها را در دو کتاب چاپ کردیم که در اختیار عموم هست. همه می توانند این کتاب ها را بخوانند و ببینند که مسائل ایران و امریکا چیست؟

○ من یک ایرانی وطن پرست هستم و کشورم را دوست دارم، مثل خیلی از ایرانی های خارج از کشور.

○ تفکر منافقت زده است. این نفت زدگی فرهنگی از نفت زدگی اقتصادی مشکل برانگیز تر است.

پرده است؟ می دانیم مقدار زیادی بستگی به امریکا دارد. کشورهای غربی دارند سعی میکنند روی نفت و فرآورده های نفتی مالیات بگذارند. نمی شود روی بنزین گران مالیات گذاشت چون گران هست و مردم اعتراض خواهند کرد. در عین حال کشورهای غربی - مخصوصاً امریکا - می خواهند که روی بنزین مالیات بگذارند. کسری بودجه خیلی زیاد شده و درآمدها کفاف هزینه های دولت را نمی دهد. پس جز ارزان نگهداشتن نفت راهی ندارند. اینجاست که نقش عربستان سعودی به عنوان دوست غرب و امریکا عمده می شود و سیاست نفتی اش قابل درک است.

از طرف دیگر غرب قیمت نفت را در رابطه با مکانیزم های اقتصادی خود تعریف می کند. من اعتقاد دارم که اگر قیمت نفت زیر ۱۰ دلار بشود امریکا دخالت خواهد کرد. در سال ۶۵-۶۴ که قیمت نفت به ۸ دلار رسید، جرج بوش معاون رئیس جمهور وقت مستقیم به نزد ملک فهد رفت و از او خواست تا در اوپک با ایران همکاری کند و قیمت نفت را با کاهش تولید بالا ببرد. اقتصاد آن ها هر قیمتی از نفت را نمی پذیرد ولی اعتقاد هم ندارم که امریکا معتقد است که قیمت نفت برود روی ۲۰ دلار. ممکن است کمپانی های نفتی سود زیادی ببرند، ولی منافع امریکا در کل ایجاب می کند که قیمت نفت در همین حدود ۱۵ دلار باقی بماند. ضمن این بحث می خواهم همچنین بگویم که در سیاست نفتی غرب تغییراتی دارد انجام می شود، بحث های زیادی هست و فاکتورهای زیادی را مطرح کرده اند. ما باید به این فاکتورها و تغییرات و بحث ها توجه داشته باشیم.

س: برخی از کارشناسان، اقتصاد ایران را گرفتار تصمیم های سیاسی می دانند، نظر شما چیست؟

دکتر امیراحمدی: این یک بحث و پدیده جدید نیست. اقتصاد ایران تا آنجا که می دانم حداقل در ۳۰ سال گذشته سیاسی بوده است. اصلاً اقتصاد، اقتصاد سیاسی است. این نیست که اینجا اقتصاد و آنجا سیاست یا ایدئولوژی باشد و جای دیگر فرهنگ باشد. من به این اعتقاد ندارم. اقتصاد البته زندگی خود را دارد ولی در رابطه

برای آینده قیمت نفت ایران کلیدی است. قبل از جنگ متحدین علیه عراق، قرار بود عربستان ۴/۵ میلیون بشکه در روز تولید کند و الآن دارد ۸/۵ میلیون بشکه تولید می کند و حاضر هم نیست به سهمیه قبلی خود برگردد و این البته زور است، یعنی عربستان دارد به پشتیبانی از امریکا زور می گوید. اگر عربستان بخواهد ادامه دهد وضع خراب خواهد شد. بازار جهانی نفت دارد یک مقداری رشد مقطعی می کند ولی در عوضش تولید نیز دارد رشد میکند و منابع جایگزین نفت دارند بیشتر می شوند. اگر بخواهیم در اوپک تندرو شویم و در مقابل عربستان بایستیم یعنی دوباره برگردیم به سیاست های اوایل انقلاب آنوقت وضعیت کنونی سیاست خارجی ما در منطقه به هم خواهد خورد و یک سری مشکلات جدید که در اوایل انقلاب با آن ها روبرو بودیم مطرح خواهند شد. اگر در مقابل عربستان سکوت نکنیم و بگذاریم به تولید ۸/۵ میلیون بشکه نفت ادامه بدهد، آنوقت قیمت نفت ممکن است در همین حد هم بماند. از طرفی عراق هنوز وارد بازار نشده است و بزودی بنظر من این اتفاق خواهد افتاد. برابر گزارشانی، جریاناتی در کار است (هم در سازمان ملل و هم بین امریکا و عراق مستقیماً) که می خواهند بطریقی عراق را اندک اندک وارد بازار نه فقط نفت بلکه جریان سیاسی و اقتصادی منطقه بکنند. این اتفاق خواهد افتاد. حالا چه صدام باشد یا نباشد و اگر نباشد سریع تر انجام می شود. وقتی که عراق وارد بازار شود مشکل ما از این هم بدتر خواهد شد. این است که در رابطه با درآمد نفت ما آینده نامشخصی داریم. البته همیشه ممکن است که یک حادثه غیرمترقبه پیش بیاید (نظیر حمله عراق به کویت در سال ۱۳۶۹) و نتیجتاً باعث افزایش درآمد نفتی کشور شود.

اجازه بدهید برگردم روی سیاست نفتی عربستان سعودی که برای ما کلیدی است. عربستان نیاز به درآمد ارزی بیشتری دارد. جنگ خلیج فارس برایش خیلی گران تمام شد. بروایتی ۶۰ میلیارد دلار. امروز عربستان نه تنها کسری بودجه که بدهی خارجی هم دارد. عربستان برای افزایش درآمد نفتی خود می تواند به دو طریق عمل کند، صادرات کم و قیمت بالا و یا صادرات بالا و قیمت پائین. عربستان متأسفانه راه دوم را انتخاب کرده است. حال چه سیاستی در پشت

تنگاتنگ با سیاست و فرهنگ و غیره. من فرض بر این دارم که منظور سؤال شما این است که در واقع بسیاری از تصمیمات بظاهر اقتصادی دولت هدف اقتصادی ندارد بلکه هدف سیاسی دارند. این درست است اما نه به شکلی که بحث آن در ایران معمول شده است. اجازه بدهید توضیح بدهم. وقتی دولت می‌گوید می‌خواهم خصوصی سازی بکنم، احتمالاً نظر دولت صرفاً اقتصادی نیست بلکه سیاسی هم هست. برای مثال می‌خواهد وجهه بین‌المللی کسب بکند، ما نظر بانک جهانی را مساعد بکند و یا اعتماد بخش خصوصی را جلب بکند. اما مسئله در اینجا ختم نمی‌شود. ما هنوز در یک دوران انقلابی هستیم، یعنی هنوز این جامعه یک جامعه متعارف نشده است. بنابراین در این جامعه سیاست همیشه فعال است. اما جامعه سیاسی ایران ویژگی خاص خودش را دارد یعنی شما جامعه‌ای دارید که هم سیاسی هست و هم حزب سیاسی ندارد. مردم سیاسی هستند. دولت، بنیادها، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، استادان، زنان، کارگران، و غیره همه سیاسی هستند ولی در عین حال حزب سیاسی ندارند. این یک گسست را نشان می‌دهد و جامعه‌ای را که هنوز شکل نگرفته است. گروه‌ها و افراد جایگاه ویژه سیاسی خود را ندارند. این مسأله باعث می‌شود که تمام زندگی اقتصادی و فرهنگی جامعه سیاسی شود. وقتی شما جامعه‌ای دارید که شکل سیاسی ندارد، افراد بار سیاسی خود را به محل کار خود می‌برند. بنابراین وقتی می‌بینیم این اقتصاد سیاست‌زده شده است جای تعجب نیست، زیرا تمام عناصر این اقتصاد سیاسی شده است، و این سیاسی بودن ربطی به تصمیم‌های دولت ندارد. این سطحی دیدن قضیه است. ما باید سیاسی شدن اقتصاد را وسیع‌تر ببینیم. اقتصادی که این نیروهای سیاسی آن را می‌سازند نمی‌تواند سیاسی نباشد. این اقتصاد سیاسی خواهد ماند مگر اینکه نیروهای جامعه شکل‌های سیاسی خود را پیدا کنند و نیازهای سیاسی خود را خارج از جامعه اقتصادی بر طرف کنند.

س: آیا بر ضرورت این تشکلهات تأکید دارید؟

دکتر امیر احمدی: بله، اگر بپذیرید که اقتصاد

سیاسی زده اقتصاد درستی نیست و نمی‌تواند عمل کند، جواب سؤال را خود داده‌اید. بله هر چه زودتر این تشکلهای باید به وجود آید و بار سیاسی جامعه اقتصادی کم شود، تا این بار سیاسی وارد تشکلهای خاص خود گردد، تا جامعه‌ای سالم داشته باشیم.

س: به نظر شما ایران چه نقشی و سیاستی باید در صحنه اقتصاد جهانی و روابط بین‌الملل در پیش گیرد؟

دکتر امیر احمدی: همانطور که گفته شد آینده اقتصاد ایران از یک سری فاکتورهای درونی و بیرونی متأثر خواهد بود. در جامعه بین‌المللی ایران باید یک جایگاه سیاسی و اقتصادی برای خود پیدا کند. من بر جایگاه سیاسی و اقتصادی - هر دو - تأکید دارم، زیرا در این کشور وقتی از جایگاه ایران در جامعه بین‌المللی صحبت می‌کنیم بیشتر تکیه بر انتگره شدن یا تلفیق شدن در بازار جهانی داریم و صحبت از این است که درهای خود را باز نگه داریم و معامله کنیم و غیره. مسأله به این سادگی نیست و نباید آنرا ساده ببینیم. قبل از اینکه ایران در جامعه جهانی جایگاهی پیدا کند باید این جایگاه را خوب تعریف کند. هیچوقت جامعه جهانی برای ایران جایگاهی تعیین نمی‌کند و نباید هم بکند. از دید نیروهای برتر جهانی ما در حاشیه قرار داریم. کشورها منافع ملی خاص خود را دارند و برای بدست آوردن آن مبارزه می‌کنند. در سطح جهانی رقابت شدیدی هست. حتی ژاپن و آمریکا که اینهمه در ظاهر با هم دوست هستند، وقتی که به منافع ملی و امنیت ملی می‌رسند در مقابل هم قرار می‌گیرند. ما کشوری داریم که در آن انقلاب شده و یک دولت اسلامی دارد. الان ما با غرب چون اسلامی هستیم مشکل داریم. انواع تئوری‌ها علیه مذهب و ایدئولوژی و نقش ما در حرکت‌های اسلامی وجود دارد. غرب ما را کشوری می‌بیند که دارد نقش مخرب بازی می‌کند و به اسلامی‌های فلسطین - لبنان - مصر - الجزایر - سودان - و غیره کمک می‌کند. همه جنبشهای اسلامی در منطقه را به حساب ما می‌گذارند. در واقع اسلامی بودن ما برای ما محدودیت ایجاد کرده است و میدان عمل ما را برای اینکه جایگاهی در جهان حاضر پیدا کنیم مشکل کرده

است. مثلاً حجاب اجباری از دیدگاه غربی‌ها نوعی نقص حقوق بشر محسوب می‌شود و یا سیاست ضداسرائیلی ما را نتیجه اسلام انقلابی می‌دانند این توضیح را هم بدهم که در ۳۰ یا ۴۰ سال گذشته هرگاه از جامعه بین‌المللی حرف زده‌ایم منظورمان غرب بوده است. امروز هم تقریباً همینطور است. ۸۰ درصد روابط تجاری ما هنوز با غرب است. این است که رابطه با غرب را بنده اینجا عمده کرده‌ام. خوشبختانه مرز شمال کشور ما باز شده است. در دراز مدت باید ببینیم که جامعه جهانی ما آرام آرام در تعریفش شرق را هم دربرمی‌گیرد. دیگر اینکه ما باید ببینیم، در جایگاه سیاسی خود در جهان چه می‌خواهیم انجام دهیم. ما واقعاً می‌خواهیم دوست همه کشورهای جهان بشویم؟ مثل کره جنوبی که می‌گوید من در جهان با کسی دشمن نیستم و دشمن نمی‌خواهم داشته باشم. نه جبهه‌طلبی‌های سیاسی دارد نه با کسی دشمن است. سیاست خارجی ما، کشورهای جهان را به سه دسته تقسیم می‌کند. کشورهای دوست، کشورهای دشمن و کشورهای که ما به دوستی یا دشمنی آنها مشکوک هستیم. این سیاست نشان‌دهنده این واقعیت است که ما در جهان امروزی با بعضی از کشورها دارای تشنج هستیم. آیا آماده تشنج‌زدایی هستیم؟

امروز جهان بزرگ یک دهکده شده است. اینطور نیست که ما در اینجا اسلام داریم و غرب در آنجا فرهنگ مبتذل خود را. اینها مرتب و تنگاتنگ با هم برخورد می‌کنند. شما به پدیده ماهواره توجه بکنید و ببینید معنی این رابطه فشرده چیست! می‌خواهم نتیجه بگیرم که جمهوری اسلامی پیش از اینکه جایگاه اقتصادی خود را در جهان تعیین کند باید جایگاه سیاسی خود را مطرح کند. برای مثال ایران نمی‌تواند بگوید که غرب با ما دشمن است و بعد بگوید می‌خواهد در اقتصاد غرب تلفیق شود. بعضی می‌گویند که ما باید با اهرم‌های اقتصادی پیش برویم و بعد مسائل سیاسی را حل کنیم، یعنی اقتصاد را سیاسی کنیم. خوب این یک نظر است و من تا حدودی این را قبول دارم. شاید در مواردی این تاکنیک به درستی قابل اجرا باشد و یا در وضعیت ایران مفید واقع شود. شاید مادر بعضی مواقع قدرت حرکت‌های سیاسی عمده را نداشته باشیم و یا حداقل نمی‌خواهیم حرکت عمده‌ای بکنیم و مجبوریم از راه اقتصاد و یا چیز



آمریکا در رابطه با این احساس ملی‌شان نباید داشته باشیم. آقای جورج بوش می‌گفت که ما رهبر جهان هستیم. خوب چه اشکالی دارد که این ادعا را می‌کند؟ هر ملتی حق دارد بگوید که رهبر جهان است. ولی هیچ ملتی حق ندارد از این ادعا علیه ملت‌های دیگر استفاده بکند.

س: به نظر شما خاورمیانه در دنیای آینده‌نیز به دلیل دارا بودن ذخایر عظیم نفتی اهمیت استراتژیکی خود را حفظ خواهد کرد؟

دکتر امیراحمدی: خاورمیانه امروز یک اهمیت استراتژیکی دارد که بخاطر نفت است ولی این نفت در حدود صد سال است که پیدا شده است. اهمیت خاورمیانه را نمی‌توان منحصر به داشتن نفت دانست. خاورمیانه یک اهمیت ژئوپلیتیکی یا سوق‌الجیشی هم داشته و دارد. خاورمیانه محل تقاطع ۳ قاره است و همیشه به عنوان یک شاهراه جهانی عمل کرده است. از نظر نظامی هم این منطقه دو جنگ جهانی را تجربه کرده و کماکان مرز حساس رابطه جغرافیائی غرب با روسیه است. بنظر من این اهمیت بعد از اینکه شوروی به آن وضع گرفتار شد و با توجه به ناسیونالیسم خطرناکی که در روسیه وجود دارد بیشتر شده است. بخاطر داشته باشید که خاور میانه قبل از جنگ سرد از اهمیت بیشتری نسبت به بعد از جنگ سرد که اهمیت منابع نفتی آن مطرح گردید برخوردار بود. بنظر من در آینده مسئله نظامی از مسئله نفت عمده‌تر خواهد شد. بعلاوه مسئله نفت کماکان در سطح جهانی عمده خواهد ماند. می‌دانیم که ۷۰ درصد نفت جهان در کشورهای اسلامی و ۲۰ آن در خاورمیانه (البته خلیج فارس) تولید می‌شود. خوشبختانه هزینه تولید نفت در خلیج فارس با هزینه تولید آن در آسیای میانه، دریای شمال یا سیرری اصولاً قابل مقایسه نیست. الان نفت دریای شمال صرف ندارد و فقط جنبه اقتصادی-سیاسی آن مطرح است، ولی در خلیج فارس قیمت تمام شده نفت خیلی پائین است. عمق نفت در این منطقه سطحی است، کیفیت آن خوب است، مقدار آن زیاد است و غیره. پس نه فقط ذخیره و مقدار بلکه قیمت نفت هم مطرح است. و این کیفیت‌ها غرب را مجذوب نفت خلیج فارس نگه خواهد داشت.

دیگری وارد بشویم. مانند ماجرای ایران گیت. علیرغم این نیاز من اعتقاد دارم این نوع تاکتیک‌ها بیراهه رفتن است. من فکر می‌کنم وارد شدن از راه اقتصاد قبل از حل مسائل سیاسی، همیشه ما را در حاشیه قرار خواهد داد. شما اقتصادی دارید که تقریباً نمی‌تواند در هیچ تولید یا خدماتی در سطح جهان رقابت کند حتی در صنعت قالی. ما رقابت در بخش قالی را هم از دست داده‌ایم. قالی ما قشنگی دارد، نفیس است و خوب بافته شده ولی واقعیت این است که حتی در بخش فرش هم چینی‌ها از ما جلو افتاده‌اند و رقاباتی مانند هند و پاکستان داریم. ما در هیچ بخش اقتصادی برتری نسبی نداریم تا بتوانیم از آن طریق در اقتصاد جهانی تلفیق شویم. جامعه‌ای که چنین اقتصادی دارد نمی‌تواند در سیستم جهانی به طور برابر تلفیق شود. بنابر این راه حل ما باید سیاسی باشد. اول باید مشکل خود را با جهان خارج حل کنیم. بگوئیم ما کشوری هستیم توی حاشیه ولی کشوری هستیم که فرهنگ خودمان را داریم، قدیمی هستیم، جاه‌طلبی‌های خودمان را داریم، ملتی هستیم که دارای بیش از ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی است و غیره. باید به جوامع جهانی بگوئیم که با هیچ کدام دشمنی نداریم، اسلامی هستیم و گاهی اوقات بدوستان خود نیز کمک می‌کنیم ما باید فلسفه دوستی را با هم دنبال بکنیم. اگر بعضی از آن‌ها نمی‌خواهند دوست ما باشند این دیگر به آنها مربوط می‌شود. این درست نیست که ما بیاییم دنیا را به دوستان، دشمنان و مشکوکین تقسیم بکنیم. در عین حال حق نداریم، هیچ ملتی حق ندارد، که اظهار ضعف و ناتوانی بکند و یا در مقابل زور نایستد یا سازش بکند. این البته که قابل قبول نیست. من یک چیزی از جمهوری اسلامی را که خیلی خوشم می‌آید این است که یک دولت مغرور و جاه‌طلب است. استقلال طلب است و اجازه نمی‌دهد نیروهای بزرگ اراده‌اشان را به او تحمیل بکنند. این خیلی هم درست است. ما ملتی هستیم مغرور و تاریخی که جایگاه خود را همیشه در تاریخ داشته‌ایم، قرن‌ها آقای دنیا بوده‌ایم و اگر این جاه‌طلبی را داشته باشیم نه تنها هیچ اشکالی ندارد بلکه درست هم هست. ما همیشه در منطقه قدرتی بوده‌ایم و به آن افتخار می‌کنیم و می‌خواهیم این موقعیت را حفظ کنیم. هر ملتی حق دارد درباره خودش خوب فکر بکند. آمریکا نیز چنین می‌کند. ما مشکلی با

○ آینده اقتصادی ما تا وقتی که به نفت مربوط می‌شود آینده‌نا روشنی است.

○ نبود احزاب سیاسی در عین سیاسی بودن مردم، دولت و... نشان دهنده شکست و نشان دهنده جامعه‌ای است که هنوز شکل نگرفته.

○ وقتی در جامعه‌ای شکل سیاسی نباشد افراد بار سیاسی خود را به محل کار خود می‌برند.

○ اقتصاد مادر هیچ زمینه‌ای در سطح جهان نمی‌تواند رقابت کند. بنا بر این راه حل ما باید سیاسی باشد.

○ ما با آمریکا در مورد انرژی اتمی مشکل داریم، آن‌ها می‌گویند ایران در تدارک ساختن بمب اتمی است و ما می‌گوییم می‌خواهیم از انرژی اتمی برای مصارف انرژی و صلح آمیز استفاده کنیم.

○ در فرهنگ سیاسی ایران پدیده‌ها به صورت توطئه وارد تجزیه و تحلیل می‌شوند.

○ قبل از اینکه بخشی از بار دولت را روی دوش بخش خصوصی بگذاریم باید اول ببینیم آیا این بخش قدرت حمل آن را دارد یا نه؟

نکته دیگری که باید به آن اشاره کنم این است که ما همیشه در چهارچوب تفکر نفت از اقتصاد حرف می‌زنیم. ببینید بخش وسیعی از درآمد نفت عربها به اقتصاد نمی‌رود، بلکه توی نظامی‌گری هزینه می‌شود. و این همان چیزی است که آمریکا را علاقه‌مند به عربستان سعودی می‌کند! الان آمریکا یک قرارداد ۳۰ میلیارد دلاری فروش اسلحه با عربستان دارد. می‌دانیم که عربستان هم برای خرید این تسلیحات به غیر از نفت چیزی ندارد. بنابراین این دید نظامی قضیه است که برای غرب مهم است و خاورمیانه را عمده نگه خواهد داشت. اگر اشتباه نکنم $\frac{1}{2}$ تسلیحات جهان سوم به خاورمیانه فروخته می‌شود (مخصوصاً منطقه خلیج فارس) و از این رقم سهم کشورهای عربستان و کویت حدود ۷۰ درصد است. بنابراین نفت در آینده نزدیک عمده خواهد ماند. و اهمیت استراتژیکی خاورمیانه حفظ خواهد شد.

س: آیا اهمیت استراتژیک خاورمیانه حتی اگر منابع دیگری جایگزین نفت شوند همچنان باقی می‌ماند؟

دکتر امیراحمدی: منابع دیگری که اضافه خواهد شد، محدودیت‌های زیادی دارند. مثلاً انرژی اتمی در غرب خیلی مشکل دارد که خودش را جایباندازد مخصوصاً بعد از واقعه چرنوبیل. جامعه غرب در رابطه با انرژی اتمی خیلی سیاست‌زده شده است و خیلی بدبینانه به این انرژی نگاه می‌کند. از طرفی خود غرب به کشورهای جهان سوم که می‌توانند انرژی اتمی را جایگزین کنند بسیار سختگیری می‌کند تا نتوانند به قدرت اتمی دست یابند. از دید غرب کشورهایی که توانسته‌اند از انرژی اتمی در سوخت و غیره استفاده کنند بدنبال آن به اسلحه سازی و بمب سازی و غیره روی آورده‌اند. غرب امروز نگرانی عمده‌ای از توسعه انرژی اتمی دارد. مثلاً ما با آمریکا در این مورد مشکل داریم. آن‌ها می‌گویند ایران می‌خواهد بمب اتمی می‌سازد و ما می‌گوییم خیر می‌خواهیم از انرژی اتمی برای مصارف صلح‌آمیز استفاده کنیم. زمانی غرب مشوق گسترش تولید انرژی اتمی بود اما امروز دیگر این کار را نمی‌کند. بنابراین برای انرژی اتمی آینده‌ای نمی‌بینم. استفاده از انرژی خورشیدی نیز

اکنون بیشتر به یک شوخی شباهت دارد تا یک واقعیت مهم. گاز هم دارد بعنوان یک منبع دیگر پیش می‌رود. البته برای ما بد نیست چون ما گاز زیادی داریم. بنابراین، من اعتقاد دارم که برای نفت باسانی و به این زودی نمی‌توان جانشین پیدا کرد و اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، معنی آن این است که نفت خلیج فارس کماکان عمده خواهد ماند. شما می‌توانید حداقل این را بپذیرید که نفت اهمیت امروزش را تا دو-سه دهه آینده حفظ خواهد کرد. بدیهی است که این اهمیت استراتژیک افت و خیزهایی خواهد داشت، آنچنان که در گذشته نیز تجربه کرده است.

س: سیاست مادر اوپک چیست و تأثیر آن را روی اقتصاد چگونه می‌بینید؟

دکتر امیراحمدی: سیاست نفتی ایران را باید تاریخی نگاه کرد. در زمان شاه و بدنبال اصلاحات ارضی، کشور خواست یک حرکت شدید اقتصادی بکند. بنابراین در اوایل دهه هفتاد دولت یک رابطه مشخص و تنگاتنگ بین نفت و رشد اقتصادی و ارتش بوجود آورد. طبیعتاً دولت یک برنامه راه‌انداخت تا بتواند در سیاست‌های نفتی یک حرکت ایجاد کند و درآمد ارزی کشور را بالا ببرد، بعد با استفاده از این درآمد نفتی موجب رشد اقتصادی شود و از این نفت و رشد اقتصادی در جهت گسترش دادن ارتش استفاده کند. بعد با استفاده از ارتش و اقتصاد، سیاست تنبیه و تشویق را در قبال عرب‌ها اعمال بکند تا مجدداً درآمد نفت را بیشتر کند و اقتصاد را بیشتر رشد و توسعه بدهد. در نتیجه یک رابطه تنگاتنگ بین این سه بوجود آمد. یعنی اگر شما منحنی رشد اقتصادی ایران را نگاه کنید درست مثل منحنی رشد نفت و ارتش است. و دولت شاه عمداً این رابطه را ایجاد کرد و موفقیت آن را نیز با دوستی با غرب - مخصوصاً آمریکا - تضمین نمود بعد از انقلاب، جمهوری اسلامی آمد این رابطه را قطع کرد. گفت چون شاه یک دولت فاقد ایدئولوژی داشت ناچار بود برای بقای خود از ارتش استفاده کند و به رشد اقتصادی تکیه کند. جمهوری اسلامی ایدئولوژی دارد و بنابراین نیاز به ارتش و اقتصاد ندارد. گفتیم ما نیاز نداریم نفتی همپ کنیم، اقتصادی بسازیم، ارتشی داشته باشیم.

آمدیم آن رابطه را قطع کردیم. و در مقابل سیاست تقابل با OPEC را پیش گرفتیم. در همین حال دولت صادرات نفت را پائین نگه داشت، سربازی را از دو سال به یک سال کاهش داد، قراردادهای نظامی خود را با آمریکا قطع کرد و غیره. متأسفانه این خیال خیلی زود با واقعیت روبرو شد. عراق آمد فرودگاه‌های ما را بمباران کرد و یک جنگ خانمانسوز را به ایران تحمیل نمود و از این طریق نقطه عطفی در تاریخ ایران معاصر بوجود آمد. قبلاً گفتیم که فرهنگ ما نفت زده شده است، یعنی فکر می‌کنیم که بدون نفت نمی‌توانیم زندگی کنیم. در مقطع انقلاب، این تفکر یا فرهنگ زیر سؤال رفت. اما جنگ آمد و این تفکر را دوباره زنده کرد. دولت دوباره برگشت به سیاست قبل از انقلاب که می‌گفت باید نفتی باشد تا رشد اقتصادی و ارتشی باشد. این تفکر در موقعی جان گرفت که ما هنوز در جنگ بودیم یعنی وقتی که ما اصلاً وقت تفکر یا حوصله فکر کردن نداشتیم. یعنی اجرای دقیق‌تر این تفکر جدید ماند برای بعد از جنگ و ما نمود آنرا در برنامه اول توسعه اقتصادی و سیاست جدید نرمش در مقابل OPEC بخوبی دیدیم.

قبل از اینکه این برنامه به مرحله اجرای کامل در بیاید، جنگ متحدین علیه عراق پیش آمد که موجب جهش دیگری در تفکر جمهوری اسلامی شد. این جهش که شرحش خواهد آمد ناشی از یک برداشت غلط از پیامدهای جنگ برای ایران و جهان بود. بطور خلاصه در پی این جنگ دولت تغییراتی در برنامه اول داد و آنرا در جهت تعادل‌سازی، آزادسازی و خصوصی‌سازی پیش برد. من فکر می‌کنم برخی از مشکلاتی که امروز داریم در رابطه با این تجدیدنظر است. بنابراین دولت در برنامه اول بخش نفت را عمده قرار داد و گفت که باید نفت صادر کنیم و به میزان زیادی هم صادر کنیم. این مهم بود که بخش نفت بازسازی شود تا رشد اقتصادی شروع گردد. یکی از ایده‌های اساسی این بود که ارتش نیز باید ترمیم و ساخته شود. در مقطع بحث روی برنامه اول در کشور چهار الویت مطرح بود:

۱- اقتصاد ملی را بسازیم. ۲- مناطق جنگ زده را بسازیم. ۳- ارتش را بسازیم. ۴- به مسائل اجتماعی بپردازیم.

در این بحث‌ها مسائل اجتماعی راهش را گم کرد و مناطق جنگ‌زده را نیز گفتند به آرامی



○ اجرای سیاست تک نرخی کردن ارز در واقع قبول شکست اقتصادی و سیاسی مهمی بود.

○ رابطه بین دلار و ریال فقط یک رابطه اقتصادی نیست بلکه یک رابطه سیاسی هم هست و از این دیدگاه کاهش ارزش ریال بعد از یک حدی ممکن است امنیت ملی ما را به خطر بیندازد.

○ اقتصاد ایران به طور تنگاتنگی درگیر پیچیدگی های فرهنگی کشور است.

○ من معتقدم که هیچ دولتی نمی تواند بر اقتصاد تأثیر مثبت بگذارد مگر اینکه انضباط درونی داشته باشد.

○ تنوری اقتصاد کلان می گوید وقتی میلیارد ها تومان پول بدون پشتوانه تولید در جامعه ریخته شود تورم ایجاد می شود.

○ با اینکه نفت در داخل تولید می شود، در اقتصاد ایران همیشه یک عامل خارجی مانده است.

○ نفت نمی تواند و نباید یک عامل سیاستگذاری برای دولت باشد. باید همیشه عواملی را در سیاستگذاری های خود دخیل کند که بتواند بر آن ها کنترل داشته باشد.

مخالف هرگونه دخالت خارجی در منطقه هستیم و کشورهای منطقه خود باید مسائل خود را حل کنند. ولی در عین حال جمهوری اسلامی علیه لشکرکشی آمریکا علیه عراق موضع شدیدی نگرفت، زیرا وقتی فکر کردند به این نتیجه رسیدند که به غیر از آمریکا کسی نمی تواند عراق را از کویت بیرون کند. ایران نمی توانست بپذیرد که عراق کویت را بگیرد زیرا برای امنیت ملی ما خطر داشت. دولت همچنین در سازمان ملل بسیار منطقی برخورد کرد و قطعنامه های سازمان ملل که علیه عراق تنظیم شده بود را بدون استثنا تأیید و اجرا کرد. در عین حال برای دنیا ثابت شد که این عراق بود که جنگ را به ما تحمیل کرد. یعنی ثوری تحمیل جا افتاد. در اینجا جمهوری اسلامی بخودش گفت حال که این امتیازات را گرفته ایم چرا روی آن سرمایه گذاری نکنیم.

پس قرار شد راه خود را به صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان ملل بازکنیم و در غیاب عراق جایگاه خود را در منطقه تحکم بخشیم و خود را در سطح جهانی تلفیق کنیم و نگذاریم دوباره ما را کنار بگذارند و ایزوله کنند. سپس آمدند در چهارچوب همین تفکر برنامه اول را مجدداً تعریف کردند. مثلاً در برنامه اول اصلی تفکر جایگزینی واردات هنوز عمده است. نوسازی صنایع و به حداکثر رساندن ظرفیت های آن ها مورد نظر است. شکوفائی اقتصادی را مرحله ای می دیدند. در مرحله اول نفت تزریق می شود، اقتصاد رشد پیدا می کند و بحالت عادی خود برمی گردد. در مرحله دوم یک دینامیزم حرکت بوجود می آید و بعد جلو می رود و در آخرین مرحله جامعه اسلامی ساخته می شود. در مقابل در برنامه تجدیدنظر آمدند تشویق صادرات را عمده کردند. باز شدن درهای کشور و تجارت خصوصی عمده شد. بازار در مقابل برنامه ریزی عمده شد. خصوصی سازی و تعادل سازی عمده شدند. سرمایه گذاری های جدید عمده شد. اگر شما برنامه اول اصلی را نگاه کنید این ایده ها خیلی محتاطانه درونش هست. یعنی آنچه دولت انجام داد در چهارچوب برنامه اول اصلی نبود. یعنی این تفکر جدید را بعداً به برنامه اول تحمیل کردند. در دوران بحران، قیمت نفت یکدفعه به ۳۸-۳۷ دلار رسید و حدود ۵ میلیارد دلار از این راه نصیب دولت شد. بهرحال این پولی بود که باید به جامعه تزریق می شد. اما

خواهیم ساخت. آمدند روی اقتصاد که عملاً نفت بود و رشد و بعد روی ارتش تکیه کردند. این تفکر، غلط یا درست، دولت را مجبور کرد که دوباره برگردد به همان سیاست قبل از انقلاب که می گفت: بر نفت تکیه کنیم، اقتصاد را رشد دهیم و ارتش را بسازیم. سیاست همکاری با اوپک و عربستان هم با شدت بیشتری تعقیب شد. ناگفته نماند که از ارتش ایران در پایان جنگ ایران و عراق چیزی نمانده بود. این را هم غربی ها و هم عراقی ها می دانستند. حتی امروز که این همه بدبختی ها بر سر عراق آمده خیلی ها معتقدند که عراق از ایران از لحاظ نظامی قوی تر است. در جنگ غرب علیه عراق گارد ملی آن کشور دست نخورده ماند، هیچ ژنرالی کشته نشد، و از همه مهمتر مغز متفکر ارتش عراق سالم ماند. بخش وسیعی از هواپیماهای عراق هنوز وجود دارند و عراق از نظر تعداد تانک هنوز هم در رده اول در خاورمیانه قرار دارد. به نظر می رسد تحلیل گران و سیاستمداران آمریکا پذیرفته باشند که حداقل عراق و ایران هم زور هستند. دقیقاً بر اساس این فرض است که آمریکا سیاست مهار دوگانه بر علیه ایران و عراق را مطرح کرده است. بر اساس این سیاست آمریکا و متحدینش باید سعی کنند این دو کشور را در سطح ضعیفی که قرار دارند نگه بدارند تا نتوانند برای غرب و منطقه در دسر ایجاد کنند.

گفتم که دولت جمهوری اسلامی ایران بعد از فشارهای جنگ و برداشت غلط از پیامدهای جنگ متحدین بر علیه عراق آرام آرام سعی کرد تفکر باصطلاح ارتباط مجدد را مطرح کند و این باعث شد که نقش نفت در اقتصاد دوباره عمده بشود و تأثیرات سوء بر عملکرد اقتصاد بگذارد. اما برداشت غلط دولت از پی آمدهای جنگ خلیج فارس ریشه در کجا داشته اند؟ جمهوری اسلامی تا جنگ خلیج فارس در سطح جهان ایزوله بود، هم در سازمان ملل و هم در جوامع بین المللی. مسائل گروگان ها در لبنان حل نشده بود. مسئله سلمان رشدی خیلی عمده مانده بود. رابطه ایران با کشورهای منطقه و عربستان خیلی پیچیده بود و تصویر بسیار تاریکی از ایران در غرب وجود داشت. جنگ خلیج فارس به ایران این امکان را داد تا بتواند این تصویر را تغییر دهد. موضع صحیحی در مقابل این جنگ گرفت. ایران گفت ما مخالف هرگونه تجاوزیم و ضمناً

این کافی نبود. بحث قرض خارجی نیز مطرح شد. دولت اجازه گرفت ۲۷ میلیارد دلار از طریق قرض خارجی به اقتصاد تزریق بکند که به شکل واردات کالاهای مصرفی و چیزهای دیگر تزریق شد و این نقطه عطف دیگری در تاریخ ایران بوجود آورد یعنی برای اولین بار در تاریخ، قرض ملی به این اندازه انباشت گردید.

در حال حاضر، سیاست نفتی کشور همان ایده‌هایی را تعقیب می‌کند که در یک کنفرانس مربوط به مسائل نفتی جهان که در سال ۱۳۷۱ در شهر اصفهان برگزار گردید، ارائه شد. در این کنفرانس تعداد زیادی از مدیران رده‌های بالای شرکت‌های نفتی جهان، متخصصان نفت و چند وزیر نفت از عربستان، کویت، کره جنوبی و رئیس اوپک حضور داشتند. شرکت‌کنندگان ایرانی عبارت بودند از وزیر اقتصاد- رئیس بانک مرکزی- وزیر نفت- رئیس سازمان برنامه و بودجه و دیگران. آقای رئیس جمهور هم یک پیام فرستاد. قرار شد که تا حدود زیادی قیمت نفت را بازار نفت تعیین کند و اوپک دخالت اساسی نکند، کشورهای نفت‌خیز بخصوص اوپک امنیت عرضه نفتی کشورهای غربی را تضمین کنند و غرب در مقابل امنیت تقاضای نفتی طرف مقابل را تضمین کند. در چهارچوب این سیاست همکاری ایران با عربستان سعودی مهم می‌شد. همچنین همکاری با کشورهای حوزه خلیج فارس افزایش می‌یافت و از اهمیت ایده صدور انقلاب نیز کاسته می‌شد. این سیاست هم اکنون نیز ادامه دارد، با این مشکل که ایران در حال حاضر نمی‌داند با عربستان سعودی چه کند. یک طرف ایران می‌خواهد سیاست همکاری را دنبال کند و از طرف دیگر عربستان از این سیاست نرمش سوءاستفاده می‌کند. ایران ممکن است نتواند سیاست نرمش را ادامه دهد. از سوی دیگر نمی‌دانیم که عربستان خواهان ادامه سیاست همکاری هست یا نه. نه اینکه قصد دشمنی داشته باشد بلکه برای اینکه عربستان در حال حاضر دارای کسری بودجه و بدهکار است. آمریکا نیز نگران پرداخت اقساط سلاح‌های خریداری شده توسط عربستان است. همانطور که در بالا اشاره کردیم عربستان در حال حاضر سیاست افزایش تولید را در پیش گرفته که به نفع ایران نیست. از طرف دیگر ایران نیز آلت‌رناتیو زیادی ندارد. اگر ایران می‌توانست تولید و در نتیجه صادرات را

خیلی بالا ببرد آنوقت ممکن بود بتواند عربستان را مجبور به عقب‌نشینی بکند. متأسفانه ظرفیت‌های تولید نفت ما در حال حاضر محدود است. و نمی‌توانیم این بازی را بکنیم. چاره دوم ایران این بود که مقدار زیادتری از نفت تولیدی را صادر بکند که این هم بعلمت رشد سریع مصرف داخلی امکان‌پذیر نیست. اگر نرخ رشد مصرف نفت ما، بدون توجه به چاره‌جویی‌های دولت در همین سطح حدود ۷ درصد رشد بکند، آنوقت امکان دارد تا سال ۲۰۲۰ واردکننده نفت بشویم. به همین علت، باید هر چه زودتر یک فرهنگ جدید در رابطه با نفت بوجود بیاوریم.

س: آیا هزینه جنگ خلیج فارس را عربستان پرداخت؟

دکتر امیراحمدی: عربستان پیش از جنگ خلیج فارس ۱۲ میلیارد دلار مازاد داشت، و بعد از آن ۱۰ تا ۲۰ میلیارد دلار بدهکار شد. می‌گویند جنگ برای عربستان ۶۰ میلیارد دلار هزینه داشت.

س: سیاست ایران در خاورمیانه و آسیای مرکزی چگونه است و به نظر شما چگونه باید باشد؟

دکتر امیراحمدی: در مورد خاورمیانه سیاست ایران همانطور که عرض کردم در جهت همکاری با کشورهای منطقه وضع شده است. من خاورمیانه را به طور کلی دو قسمت می‌کنم؛ یک قسمت خلیج فارس است و یک قسمت بقیه کشورهای آن. هرکدام از این دو منطقه مسائل خودشان را با ایران دارند. در خلیج فارس مسأله بیشتر نفت است و یک مقدار مسائل استراتژیک مثل رابطه با عراق و مسأله امنیت دسته جمعی و ادعاهای بی‌اساس امارات متحده در رابطه با جزایر تنب و ابوموسی در خاورمیانه اما مسائل ما جنبش‌های اسلامی، مسأله فلسطین و اسرائیل است. در رابطه با کل خاورمیانه ما هنوز هم نمی‌دانیم چه کار کنیم. من نگران این هستم که بحث آرمانی ما درباره فلسطین سایر مسائل ما را با کشورهای منطقه تحت تأثیر قرار بدهد. مثلاً مشکل ما با اسرائیل فقط خود مسأله فلسطین یا اسرائیل نیست بلکه مسائل دیگری از جمله رابطه

ما با آمریکا و رابطه ما با جنبش‌های اسلامی نیز از آن متأثرند. بدیهی است که غربی‌ها و طرفداران غرب در خاورمیانه فکر می‌کنند که هر جنبش اسلامی خواه ناخواه به ما مربوط می‌شود چون ما از اولین کشورهای اسلامی دنیا هستیم. در خلیج فارس ما خوب عمل کردیم و مشکلی که وجود دارد مربوط به قضیه نفت است که مستقیماً بر روابط ایران و عربستان سعودی تأثیر می‌گذارد. ما در حال حاضر مشکل نظامی در منطقه نداریم. مشکلی با امارات عربی داریم برای جزایرمان که سعی کرده‌ایم آنرا سیاسی نگه داریم و امیدوارم که این مهم در همین حد بماند که البته معلوم نیست با عراق مشکلی نداریم؛ نه خطر حمله وجود دارد و نه ما جاه‌طلبی حمله به عراق را داریم. خلاصه عرض کنم مشکل ایران در خلیج فارس مسأله جزایر، نفت و عربستان سعودی است.

در حوزه آسیای مرکزی خوشبختانه دولت مشکل نفتی و نظامی و اسلامی ندارد. بنابراین رابطه ما با آن‌ها رابطه سیاسی درست و دوستانه‌ای است. و تا جایی که بتوانیم باید به آن‌ها کمک کنیم. بدبختانه ایران آنقدر ندارد که کمک کند. خوشبختانه رقیب ایران در آسیای مرکزی که ترکیه باشد هم چیزی ندارد که به این کشورها عرضه بکند. بنابراین ما در منطقه با ترکیه از نظر نفوذ حداقل مساوی هستیم. جمهوری اسلامی بطور کلی انواع سیاست‌ها را در آسیای مرکزی دنبال کرده است. یکی سیاست چند جانبه‌ای بود. یعنی کشورها را با خودمان در تجمع‌هایی گرد آوردیم که بتوانیم رابطه مان و همکاری مان را با آنها بیشتر کنیم و از احتمالات سیاسی منفی کاسته شود. دعوت از کشورهای آسیای میانه برای پیوستن به اکو (ECO) یکی از این سیاست‌هاست. دوم سیاست سه‌جانبه‌ای بود که سعی می‌کرد یک کشور قوی اروپائی یا ژاپن را از طریق ایران به کشورهای آسیای مرکزی پیوند بدهد. این سیاست در صورت موفقیت، ایران را در مرکز ثقل رابطه کشورهای صنعتی پیشرفته و آسیای مرکزی قرار می‌داد. این سیاست متأسفانه چندان موفق نبوده است. بالاخره سیاست دوجانبه‌ای است که مادر آن موفق بوده‌ایم. مثلاً توانسته‌ایم با کشورهای مثل تاجیکستان، قزاقستان، ازبکستان و روسیه روابط خوبی برقرار کنیم. این روابط بیشتر اقتصادی و زیربنایی است و باید ادامه پیدا بکند.

س: از نظر اقتصادی گفته می‌شود پاکستان و ترکیه بیشترین سود را از بازارهای آسیای مرکزی می‌برند آیا این درست است؟

دکتر امیراحمدی: بلی! برای اینکه ما چیزی نداریم که به آنها بفروشیم. ما نفت و قالی داریم که آنها نمی‌خواهند و یا پول نقد ندارند که به ما بپردازند. البته از نظر صادرات کشاورزی یک مقدار بهتر عمل کرده‌ایم ولی کالای صنعتی مهمی نداریم که بفروشیم. ولی ترکیه خیلی چیزها دارد، پاکستان هم همینطور.

س: آیا سیاست‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نجات بخش اقتصاد ایران هستند؟

دکتر امیراحمدی: بانک جهانی ادعای نجات دادن هیچ اقتصادی را ندارد بلکه می‌گوید ابتدا سیاست‌های تجاری، ارزی، مالی و پولی باید درست شود. و بعد از اینکه این‌ها به تعادل رسیدند آن وقت بخش خرد اقتصاد هم درست می‌شود. مثلاً فرض کنید اگر تعادل در این زمینه‌ها بوجود آمد آن وقت سرمایه‌ها راه خود را به سوی تولید پیدا می‌کنند. چون وقتی تعادل در جامعه‌ای وجود ندارد سرمایه‌ها همیشه به طرف بخشهایی می‌روند که سودآوری زیاد و سریع دارند. بنابراین این انتظار که بانک جهانی ناجی اقتصاد ما بشود یک تفکر غلط است.

س: چرا؟ چون تشخیص غلط می‌دهند و درد را نمی‌شناسند؟

دکتر امیراحمدی: بلی! قبل از اینکه ما سیاست عدم تعادل را در این کشور مطرح کنیم، بانک و صندوق جهانی گزارشات مفصلي از اقتصاد ایران تهیه کردند. نتیجه‌گیری کارشناسان از این گزارش‌ها این بود که اقتصاد ماییماری عدم تعادل دارد. مثلاً بار دولت سنگین است و یا ارز چند نرخی ضد اقتصاد است. بعد هم نسخه تعادل دادند و گفتند که ما باید این کار را نکنیم یا آن کار را بکنیم. متأسفانه نه بانک و نه صندوق هیچ نظری درباره ویژگی‌های فرهنگی و غیر فرهنگی اقتصاد ایران نداشتند و ندارند و این‌ها اصلاً

مسأله‌شان نیست. آن‌ها یک سری فرمول دارند که عیناً در همه کشورهای جهان می‌خواهند پیاده شود. اگر نسخه آنها موفق شد می‌گویند ما کردیم و اگر نشد می‌گویند دولت قدرت اجرایی درست نداشت و یا اشتباهات عمدی کرده است!

س: برخی از کارشناسان ایرانی نسبت به اعمال برخی سیاست‌های بانک جهانی در اقتصاد ایران بدبین هستند نظر شما چیست؟

دکتر امیراحمدی: من ارزش و اهمیتی به بدبینی نمی‌دهم. در فرهنگ سیاسی ایران پدیده‌ها همیشه به صورت توطئه وارد تجزیه و تحلیل‌هایی می‌شود! یعنی همیشه پشت پرده چیزی هست. ما حتی در بهترین شرایط به خارج مشکوک هستیم. بنده بدبین نیستم بلکه انتقاد دارم و انتقاد اینست که بانک جهانی وقتی می‌گوید بار دولت سنگین است اشتباه می‌کند. من می‌گویم وقتی گفته می‌شود بار دولت سنگین است این یک بحث غیرتاریخی است. یعنی بانک جهانی یک بحث غیرتاریخی در مورد دولت ایران می‌کند. شاید این سنگینی راه نجات باشد. چرا؟ چون وقتی این بار از دوش دولت برداشته شود روی دوش جامعه مدنی گذاشته شود شاید آن جامعه هم کمرش زیر بار بشکند و آنوقت دیگر باید فاتحه جامعه را خواند. بنابراین، قبل از اینکه بخشی از بار دولت را روی دوش بخش خصوصی بگذاریم باید اول ببینیم آیا این بخش قدرت حمل آنرا به سر منزل مقصود دارد یا نه؟ بانک جهانی جامعه مدنی ما را نمی‌شناسد. با این حال می‌گوید باید خصوصی سازی کنید. بی‌جهت نیست که در این کشور خصوصی سازی به صورت یک هدف درآمده نه یک وسیله برای رسیدن به یک هدف مثل هدف توسعه و تعالی ایرانی‌ها.

حرف بانک جهانی در اصل درست است. این سیاست ممکن است در کره جنوبی عمل کند چون جامعه مدنی‌اش جامعه‌ای پویا است و تولیدی و اگر باری روی دوشش بگذارد به منزل خواهد رساند. ولی آیا در جامعه مدنی ایران هم این توانایی وجود دارد؟ اگر گزارش بانک جهانی را بخوانید می‌بینید که هیچ چیزی در مورد توانایی‌های جامعه مدنی یا بخش خصوصی ایران در آن نیست. تمام هدف گزارش این است که

بگوید دولت بد است و سرمایه داری خوب. انگار که دولتی آمده که می‌خواهد این مملکت را خراب بکند! ولی آیا این دولت دشمن مملکت است؟ البته که نه! حالا اگر نتوانسته مسائل اقتصاد را حل کند بحث دیگری است. بانک جهانی یک سری فرمول‌هایی دارد که می‌خواهد به آن عمل کند و ویژگی‌های جامعه مدنی ما را نمی‌شناسد و البته هیچ ادعایی هم در این مورد ندارد.

س: چرا ما توصیه‌های بانک جهانی را می‌پذیریم؟

دکتر امیراحمدی: فرمولهای اقتصادی بانک جهانی برای ما جذابیت دارند و ما همیشه با غرب معامله داشته‌ایم. رفتن به طرف بانک ما را به غرب نزدیک می‌کند و دست ما را احتمالاً برای استفاده بیشتر از منابع گوناگون غرب بازتر می‌کند. از طرف دیگر بانک جهانی یک سازمان تکنوکراتیک است که امید می‌رود به کشورهای جهان سوم کمک بکند.

س: آیا ایران برای حضور فعال در کشورهای منطقه دارای سیاست‌های استراتژیکی و اقتصادی معینی بوده است؟ شما در این مورد چه پیشنهادی دارید؟

دکتر امیراحمدی: خوشبختانه در مورد آسیای مرکزی چون سیستم سیاست‌گذاری ما بار فرهنگی سیاسی قبلی نداشت خوب عمل کرد. در مورد خاورمیانه این طوز نیست. اینجا ما بایک بار فرهنگی تثبیت شده طرف هستیم که نمی‌گذارد تفکر جدیدی مطرح کنیم. در آسیای میانه ایران آینده‌اش خوب است در ظرف ۴۰ یا ۵۰ سال گذشته مایک دیواری داشتیم در شمال ایران که زمانی کنار خاورمیانه بود الآن وسط آن است. یعنی وسط یک منطقه استراتژیکی از هر دو طرف قرار داریم. و این ایران را بیش از پیش در آینده فعال خواهد کرد.

س: ایران برای حضور فعال تر در منطقه چه باید بکند؟

دکتر امیراحمدی: اول باید سیاست دوستی با همه کشورها را پیش بگیریم بعد باید اقتصادی با یک سری برتری‌هایی در رشته‌هایی خاص بوجود آوریم. سپس در چهارچوب این برتری‌ها به جنگ رقبای برویم یعنی با دست پر برویم. خوشبختانه ما روابط فرهنگی خوبی با آسیای مرکزی داریم، چند کشور به زبان فارسی صحبت می‌کنند. از نظر جغرافیایی نزدیک هستیم و... یکی از بهترین سیاست‌های ایران سیاست ترایلاترالیسم (سه‌جانبه‌ای) بود چون می‌توانستیم در چهارچوب این سیاست خودمان را به عنوان یک پل تقویت کنیم ولی متأسفانه مشکل ما با آمریکا نمی‌گذارد ما این سیاست را گسترش دهیم.

آقای دکتر دو کنفرانس در زمینه روابط ایران و آمریکا برگزار شد که جنابعالی هم از جمله برگزارکنندگان آنها بودید. از تشکیل این کنفرانسها هدف چه بود؟ چه کسانی در آنها شرکت داشتند و چه نتایجی حاصل شد؟

دکتر امیراحمدی: هدف کنفرانس‌های رابطه ایران و آمریکا، ایجاد یک محیط سالم بود که در آنجا بتوان به دور از هیاهوی سیاست‌بازان مسائل این رابطه را بررسی و از این طریق به رفع مشکلاتی که بین دو ملت بوجود آمده است کمک کرد. هدف ایجاد حسن نیت بین دو ملت و نه لزوماً دو دولت بود.

مشکل رابطه ایران و آمریکا را می‌توان در دو جمله بیان کرد. یک سری مشکلاتی هستند که در واقعیت وجود دارند و یک سری هم مشکلات احساسی و غیرمنطقی هستند و رابطه را گل‌آلود می‌کنند. متأسفانه چون این دو کشور رابطه نداشته‌اند مشکلات غیرواقعی عمده شده است. در واقع این نوع مسائل هیچ ربطی به رابطه دو کشور ندارد. مثلاً مسئله اسرائیل در اینجا بیخود در رابطه ایران و آمریکا داخل شده درحالی‌که این مسئله در رابطه مثلاً آمریکا و عربستان تأثیری ندارد. عربستان هم با اسرائیل رابطه‌ای ندارد ولی آمریکا این را به عربستان ایراد نمی‌گیرد. در این کنفرانس سعی کرده‌ایم حقیقت را از تخیل جدا کنیم و مسائلی را که به این رابطه مربوط نمی‌شدند شناختیم و کنار گذاشتیم.

کسانی که شرکت کردند اکثراً آمریکایی بودند و یک عده ایرانی هم که در آمریکا زندگی می‌کنند شرکت داشتند. شرکت‌کنندگان از سازمان‌های مختلف آمده بودند. دانشگاهیان، اعضا و سایل ارتباط جمعی، متفکرین مراکز سیاسی-استراتژیک، سرکردگان بخش خصوصی و اعضا جوامع دیپلماتیک در این کنفرانس‌ها شرکت کردند. تعداد زیادی از شرکت‌کنندگان آمریکایی کسانی بودند که در گذشته در ایران زندگی و کار کرده‌اند و علاقه شدید به ایجاد رابطه بین ایران و آمریکا دارند. از آن جمله بود آقای بروس لینگن گروگان معروف که در سخنرانی خود آمریکا را از اینکه نمی‌تواند یک رابطه منطقی با ایران برقرار کند، سرزنش کرد. اکثر شرکت‌کنندگان مثبت برخورد کردند و احترام عمیقی برای ایران ابراز داشتند. آنها اعلام داشتند که ما کشور ریشه‌داری هستیم و ملتی هستیم که قرن‌ها روی پای خود بوده‌ایم و خواهیم بود. آنها اهمیت ایران را برای امنیت منطقه و جهان و برای حفظ منافع همه ملت‌های منطقه و حتی آمریکا تأیید کردند.

نتایج کنفرانس را در دو کتاب چاپ کردیم که در اختیار عموم هست. همه می‌توانند این کتاب‌ها را بخوانند و ببینند که مسائل ایران و آمریکا چیست. من شخصاً اعتقاد ندارم که رابطه ایران و آمریکا در آینده‌ای نزدیک دوستانه می‌شود و یا باید بشود. مشکل این رابطه این نیست که دوستانه نیست، مشکل این است که منطقی نیست. متأسفانه آنها دوست دارند بگویند ما منطقی نیستیم ما هم دوست داریم بگوئیم آنها منطقی نیستند. ولی واقعیت این است که این رابطه دو سر دارد. من شخصاً تمام هدفم برقراری رابطه‌ای منطقی بین دو کشور است. حتماً احتیاج نیست که با هم دوست باشیم. خیلی از کشورها با هم دوست نیستند ولی رابطه منطقی بنا یکدیگر دارند. شوروی سابق و آمریکا را در نظر بگیرید. حتی در داغ‌ترین دوران جنگ سرد این دو کشور رابطه دیپلماتیک خودشان را تقویت کردند. بعضی‌ها دوست دارند بگویند که همین رابطه باصطلاح منطقی باعث فروپاشی شوروی سابق شد. من بر عکس معتقدم که علت فروپاشی شوروی تداوم جنگ سرد بود.

س: درباره کارشناسان ایرانی که در

خارج از کشور هستند چه نظری دارید؟

دکتر امیراحمدی: ایرانی‌های زیادی با تخصص‌های بالا در خارج از کشور هستند که باید جذب شوند. البته یک عده زندگی‌شان در آنجا بقدری با سیستم درآمیخته که نمی‌شود آنها را برگرداند. ولی حتی آنها هم یک حس ایرانی و وطن دوستی دارند. بنابراین این عده را می‌شود تشویق کرد که حداقل به ایران رفت و آمد داشته باشند.

گروه دوم کسانی هستند که در خارج نیروی جذب‌کننده برای آنها زیاد نیست اما نیروی دافعه داخلی برای آنها زیاد است. این‌ها فکر می‌کنند که نمی‌شود در ایران کار یا زندگی کرد. دولت باید بتواند این گروه را جذب بکند. برای این هدف دولت باید نیروهای دافعه را کم بکند و آرام آرام از بین ببرد. مثلاً خیلی از ایرانی‌ها که بر نمی‌گردند به علت خانواده است. با این مسئله باید واقع‌گرایانه برخورد شود. اگر قرار است آنها برگردانده شوند باید مسائل‌شان بررسی شود.

س: آقای دکتر شما جزو کدام دسته هستید؟

دکتر امیراحمدی: من یک ایرانی وطن‌پرست هستم و کشورم را دوست دارم مثل خیلی از ایرانی‌های خارج از کشور. ولی مشکل من این است که در آمریکا جاذبه برای من زیاد شده است. استاد دانشگاه و رئیس دانشکده هستم. حقوق خیلی بالائی می‌گیرم، خانم من مطب شخصی دارد و بچه‌ام از بهترین امکانات آموزشی برخوردار است. این را هم بگویم که هیچ وقت بطور جدی به من پیشنهادی برای بازگشت نشده است. نمی‌خواهم بگویم که اگر می‌شد برمی‌گشتم، فقط می‌خواهم یک واقعیت را مطرح بکنم.

جامعه سالم: آقای دکتر سپاسگزاریم که وقت خود را در اختیار ما گذاشتید و با آرزوی اقامتی خوش در ایران برای جنابعالی امیدواریم فاصله سفرهای شما به ایران کوتاه شود.